



نامه به / رویا و ضمائم پاره وقت  
مجموعه شعر  
چاپ نخست  
علی قنبری  
نشر الکترونیکی مانیها  
پاییز 1382 . 2003

## نامه به / از رویا و ضمانت پاره وقت

اگر بخواهید کتاب تان را با این جمله پشت ویتترین بیاورید  
از چشمان کسی شروع کنید که لا اقل از این جا با متن مورخ  
79/6/19 نسبتی اریب دارد .

البته از قرار معلوم برف نم نم بویژه در این صفحات بر موهای شما  
دلایلی است تا « ببخشید آقا :

اتو- بیو- گراف مرا در سی و سه جلد گالینگور محض نگاهم تخفیف بدهید»  
شما به عبارتی صحیح در همان صفحات اول مشرف شده اید و اوصاف پیش از شما نه  
ردیفی از سرو، نه بهار نارنج و نه مکانیزم آرواره هاتان به هنگام خنده  
فقط کمی از کفش تان و نگاتیو درخت واره ای در حوزه های عظیم نفتی چون که صادره از  
ساحلی در شمال خلیج اید و در شناسنامه تان این توضیح آمده است :

در قطع رُقی اصل تورا فراموش کرده اند  
و در نمودار درختی المثالی توچنان در حاشیه آمده است  
که همین جا ، در همین پیاده رو بچسب و رهائش نکن

ما به هر حال ما به ازای فصلی گرم از صفحه ی 1347 سی و سه صفحه ای  
اسیر تو کرده اند

شمارا به خدا اصلا فکر نکنید این 1347 سال تولدم و سی و سه کفاف عمر مرا می دهد  
نه فقط نمی گویم تا دق بکنید

ما نه قدمان به کافکا می رسد

نه خنده هامان به موزارت

فقط قطع 4x6 من از لای پوشه ای به گمانم سبز  
(شاید هم سرخ)

در پشت جلد بابالترین رنگ چنان اتو کشیده آمده است

که ناشری قول می دهد سرپای وجودم را در تیراژی

به کثرت رویاهای پدر منتشر کند

پس چنانچه اگر به محض خروج از این جا

در سر نیش

به شکل قهرمانی پیچیدم باور کنید

و در انتهای کوچه اگر وارفته شدم

نه نترسید ، نمی میرم

قصه ی من قصه ی شاه پریان است

و در صفحه ی آخر حضور من حتمی است

تازه آن هم در سر سطر

و چنان ادیبانه ، متکلف و بلیغ نطق ام را تمام میکنم

که همه ی مخاطبان برایم دست بزنند .

تقديم به استاد يداله رويایي

## نامه (به / از) رویا

شب - به هنگام شام  
همسایه ي عراقي ام در را بصدا در آورد  
( این همسایه ي عراقي سرباز نیست )  
وما هم که با شیرو شکر و کمی پودر کاستارد  
و خلاصه دسري که چه مي چسبید  
ما ما که قند فراوانمان آرزو بود  
و جویدنمان دقیقاً رخ نمي داد  
حدس نمي زدیم  
شکل آتشي براي این خانه که کاشانه بسوخت  
چهار دست و پا پریدیم میان این کلمات:  
و با رنگ روغن  
به دریوزه گي بال میزدیم به سوي افلاک  
( در رنگ روغن رنگ هاي زمينه را تيره انتخاب مي کنند و سپس کم کم رنگ هاي  
روشن را بکار مي برند )  
دندانهایمان بهم فشرده مي شد  
گونه هایمان به لرزه افتاد  
میزو صندلي ها و مرمر سينه که مي لرزيد و کمر که مي چرخيد  
حتي قاب مرده ي پدر با آبرنگ موج موج کارون  
( در آبرنگ زمينه با رنگ روشن شروع ميشود و سپس کم کم با  
رنگ هاي تيره به پايان ميرسد )  
خواهر ( از / به ) گيسوي بلندش دست مي کشيد  
دهانمان باز مانده بود  
و نستعلیق شیرخدا و رستم دستام آرزوست خرچنگ قورباغه شد  
برخاستیم  
بي آنکه سرود اي ايران بخوانيم  
و گريه از علائمي بود با حروف ابجد در کتاب قانون  
کلید کلید درب زیر زمین  
معماهاي مارا گم کرده بود  
دختر همسایه از انشاي هفته ي پيش پریده بود  
ومن که نسبتاً شجاع ترين شوالیه بودم  
در زره تلخ دن کیشوت گم شدم  
کروکي ام را روي يك مقوا متصور شدم  
و آن وقت سبز روشن ديگر به من نمي آمد  
شاید که رنگ از فرهنگ عميد رخت بر بسته بود

موجودات میکروسکوپی در آزمایشگاه علوم در هم می لولیدند  
و بشرکه باز از دست مبصر افتاده بود شکسته شد  
معلم خودش گفته بود حرف مبصر وحي منزل است  
و بر عينک ته استکاني اش تأکید کرده بود  
و بعد از روي انگشتان ما مثالي زده بود  
وما نکات دستوري اش را به روي تخته سیاه بر شمرديم (\*)

ما که آفتاب فقط با اینقده ( - ) از روزمان رفت

- 1- در آن وقت جاده ما را آهسته می بُرد بر روی شانه اش  
واز سبقت ممنوع پدر هیچ نفهمیده بودیم
- 2- پلیس بویی از سقراط نبرده بود
- 3- در بدو امر سکونت‌مان از مواردی است که با زور تبصره با لویجی در دستور کار مریخیان آمده است
- 4 - دیوار ما موش دارد (موش خرما) ، موش گوش دارد و گوش موش ما را  
» « ma baker » (\*\*)  
نوازشش می کند

وقتی که من حرف می زدم حس بینایی ام همین نکته را متذکر شد و اتفاقاً کدورت‌م مرتفع شد

**\*\*آهنگ معروفی از یک گروه غربی در دهه هفتاد**

شما که آگاهید  
من از دستور زبان شما می‌گیرم به گم  
به گم جی لی گم گم  
و گم نمی‌شوم نه به گم خوری به غلط کردن افتاده ام  
و در همین لحظه  
دسته ی «سیاه» کلاغ آمد و تعریف مرا به روی پوست ریاضیات خیابان نوشت  
من با نگاه ممتنع  
از کنار جمعیت گذشتم  
از کنار « ادسن اورانتز دوناسیمنتو» ملقب به په له  
که کواکولای خنک می نوشید  
از کنار سون آپ آدیداس شاپ لورنس  
و تندیس کسی که حتماً آدم خوبی است که رفته بالای سکو  
آن وقت به ذهنم نرسید که از کفشم بپرسم که این معنای ماست که به چهار راه نرسیم  
آخر مادرم چیزی گفت که مایلم این نوشته ها را خط بزنم  
مایلم به سمت خطوط کف دست‌انم  
اعلام می‌کنم

من نمی‌دانم با این جمله چه می‌خواهم بگویم (\*)  
از جمله پسر عموی مادرم در شلمچه در کربلای پنج  
که از قید بعثت گذشت  
و از رونوشت لفظ « علی » خواست  
که در مایه ی دشتی  
در دل های شما شور بزنم  
اجازه بدهید توی پرانتز چیزی را عرض کنم !  
(بیچاره سرایدار  
در پله های منتهی به سرای آخرت  
به خواب رویا رسید  
و درست در قانع ترین نگاه من پیچیده شد

پسرش  
به دلیل خودش يك فرضيه بود  
و پلاك فلزي در خط مقدم براي گم شدن بود  
ما  
هيچ کدامان قطعي نشديم  
من همه را چندین و چند بار خواندم

- در بهار سال 79 در منزل يکي از دوستانم جمله اي خواندم براي درك صريح اندامي که گله را چيد.

و در آخرين قرائت  
الحمدي ضميمه شد به شناسه هاي لاجرم)  
و حالا شور مي زنم:

در آخرين روز علي  
يك قايق از دريا جدا مي شود  
(به فرض شاعرانه پرکاهي است بر آب)  
يك درخت از جنگل جدا مي شود  
(در واقعه ي شاعرانه اي چوبه ي دار است)  
تارموي با بوي «آراميس» به گردنم  
وسيز مي گريزم از حلقه ي چشم مست  
و آن وقت يادم آرد باران يك روز ديرين  
پيش از لب گزیدن مادر بزرگ  
که بوسيدنم گرفت و سايه بر هم سايه رفت بالاي درخت نخل  
وه ! چه پري چه بالي چه آوازي (\*)

\* به دبستان نرويد ، همه غايبند.

نه !  
کج نمي روم تارستم دستان من چنگ مي زند بر شاخه هاي تنت  
اين را کنده بوده برروي تنه  
با چاقوي دسته سفيد کار زنجان

متوجه باشيد که اين جناب آقاي علي  
از چراغ قرمز مي گذرد  
توقف بي جا که مکرراً  
و با سرعتي غير مجاز به گنج هاي در اعماق ميرود  
و بايك مشت اشرفي  
شيري با خط مي کند روي نقشه ي خليج  
با نقشه ي علي  
حتي طرح ضمير خاتون ضميمه شد به جغرافياي جهان  
بعلاوه  
قرار ما نبوده دستي بر زلف پريشان ساحل از روز نخست  
حتي تماشا گه راز باد افتاده بر پيراهن ويل ليلي  
وسرخاڪ مادرت  
عصر پنج شنبه بود که پته ها را دادم به آب

عينك «ريين» براي درويش  
زيرپوش «كپتن» براي ناخدا  
و براي خاتون شلوار لي لي لي لي لي  
و علي چنان شيفته ي شاعر شده بود كه مي خواست بجاي من مسواك بزند  
نه علي  
اشتران جد ما راه به جاده ي ابريشم نبرده اند  
پدرم نيز پته ها را به آب داده بود  
بالنج گنج ميسر نمي شود  
لنكروس به بندر عباس بالاي تب نمي رسد  
تَبَّتْ يَدَا عَلِي قَنْبَرِي وَ تَبَّ

دل به دريا زدن آسان است علي  
بويژه وقتي قلم براي معده نسخه مي پيچد  
زنگ ميزند به روي  
ودريازارمكاره از دست هاي عاريه مي گويد  
وباولين پرواز گلف اير (GULF AIR) (\*)  
به نوبتي مي رسد كه از تلفظ پرنده عاجز است  
ما نهايتاً از سوال مان مي گذريم  
و بروي بادبادك درشت شكل خنده مي كشيم  
سرنخ كه رها شونده نبض دقيق روي مي رسيم  
آن وقت مي داني كه تامامي اين راه به قصه مي رسد  
\* شركت هواپيمايي خليج (بحرين)  
ودريا از جمله واژه هايي است كه با ما به خواب مي رود  
و بندر  
هرگز در كف دستان ما ديده نشد  
نه علي

دريك متوازي القلوب دوچشم تر كه به آينه مي رسد كافي است  
و گراي روي قطب نما را متقاعد مي كند كه باد گاهي براي تسلي ماست  
چشم هاي تو از فرط واژه به عرشه ميرود  
و چنان متمايلند كه ترسيم افق از كمان ابروي اوست  
بهتر است كمی از سكان بترسيم  
كه دودست از ما گرفته است و دو چشم كه مشغول پرسيدند  
چشم چشم  
و ابرو كه گفتم از افق گره گشوده بوده به گراي مجنون

هي كه لالايي ام برده بودو ناز دو چشم تو ستاره مي خواست به سمت ازما بهتران  
روزهاي  
خصوصاً كمی كه از كفش من جا مانده بود  
اين تو يا و آردی

تو هم بهتر است بروي كمی بخوابي از خرس  
كه تعبير دُب اصغر از ما سراغ رفته برباد نمي گرفت

ما بدلايلي بنفشيم (\*)  
سرمه مي كشيم به چشم و سرخاب.....  
جناب آقاي علي  
در تابلوي ساحل فانوس محو زمينه مي شود  
بسيار خوب !

لطفا اين طور هاج و واج به من نگاه نكنيد

اینقدر نپرسید  
چرا نمی توانم يك آكورد ساده بگیرم  
من آخرین باري که انتزاعي شدم  
با مرباي آلو و برگه ي هلو  
با قرابه هاي آمده با کشتي هاي دورتوي پستو  
ودرست که مجردانه به انعکاس پیراهنم برسید  
مي بینید که میلاد من  
عاري از پرسش کوتاه مادران است  
بویژه مادر عباس

\* من حق ندارم دلایلم را بگویم ، این علامت (؟) زیر نگاه شما کمر خم نکرده است

که گیاه را پیش از مردنش فهمیده بود  
و کمی آب داده بود به چشمش  
و با واژه هاي عاریه و هجاي بلندي در نبود آه  
و با لعنت بر گور پدرم  
به جاي قدم هاي کوتاه من رقصیده بود

تتي تتي تتي تتي  
اجي مجي لا ترجي  
و چنین بود که بر باد رفته بودیم از مسیر ساحلي با طرح سگرمه هاي درهم بابا  
(پدر براي طرح ژکوندش به روي عرشه زحمت کشیده بود « علي قنبري » )  
و پیش از عذاب الیم  
مارا با پند و اندرز ترسانده بود (\*)

و خلاصه  
ما به قدمگاه رسیده بودیم پاهایم آنجا نبود

\* سوره ي نوح همیشه به جیب پدرم سنجاق شده بود  
متذکر میشوم که افراد معتنابهي دریا را ندیدند  
ولي من با دقت تمام سراپاي وجودش را نگریستم  
اگر باور نمی کنید از ساحل پیرسید و از صدف  
که در تمامی تابلو ها ي مذکر با همنند  
و همیشه باهم به کلاس اخلاق مي روند  
حتي به او گفتم  
شما هم مثل ما برادران در رختخواب پدر مادرتان زیر يك سقف نقشه مي کشید  
و گاهی زمزمه مي کنید « چیلیپ چیلیپ کياهه ؟ » (\*)

ما سرشار چنگ زدن به گیسوي بلند مادینگی  
ما رمیده از سکوتی با لهجه ي غلیظ پدر  
ولعب كرة القدم (\*\*)  
با چرده ي منتسب به زنگبار دوستم

حمید وطندوست در نیمکت آخر از روز اول مدرسه  
و تصبح علي خير بعد البرنامج التلفزيون خليج (\*\*\*)  
با رايحه ي آن سوي آب

\* ( هندی ) این صدای چیلیپ چیلیپ از چیه ؟  
\*\* (عربی ) بازی فوتبال  
\*\*\* (عربی ) شب بخیر بعد از برنامه های تلویزیون خلیج

هي با شمايم!  
اگر این گفته های من جریمه دارد  
از این دست مفرط بپرسید  
تَبَّتْ يَدَا عَلِي قَنْبَرِي وَ تَبَّ  
و گرنه رویا برای زانیدنش اجازه می خواست  
و در طاق باز هرروزه اش  
تمهیدات غریبی داشت

شما فکر میکنید این سطور برای ستایش رویای من  
کافی است ؟  
اصلاً می دانید خواندن من به وقت پرسش تان می رسد؟  
من می توانستم در مقدمه یا موخره بیايم و شمارا در مسیری هدایت کنم بر رد گنگ سمت  
صبح  
در آن وقت شما در چند زمینه ی رویا و یا در بوم پاره پاره سراغ این دلیل نوشتن را نمی  
گرفتید  
و در ادامه ی دیگر (\*)  
برداشت تان را مثلاً در جیب رفیقی نمی جستید  
\* و در ادامه ی دیگر يك روز مارا از طرف مدرسه به اردو بردند و به فرمان معلم  
ما دویدیم و دویدیم تا به کوه بلندی برسیم

واقعا شما نمی توانید در بخشی از راه مرا تحمل کنید ؟  
لااقل ببینید برحسب چه رنگی حدس میزنید  
مثل من که از روی قهوه ای برای رویایی نامه نوشتم  
و اینکه نوشتم می نویسم برای حذف افاضات:  
نوشتم  
پیاده در یاد اسب  
فیل در یاد هند  
شاه مرد اول نبود .

خلاصه یاد شما کردیم  
و ضمناً به پیوست (\*)  
عکسی فرستاده ام از دست های شما  
لطفاً مرا هم از یاد نبرد  
ایران سلام می رساند  
پسرم به راه افتاده است

پاریس  
حتماً شهر قشنگی است .



\* من مي خواستم « غايب ترين عكس تان » را بفرستم اما شاعري گفت اين خيلي انتزاعي است!!

اي رويايي من  
به دستهاي شما رسیده ام  
والسلام ، نامه تمام

علي قنبري عزيزم (\*)  
مدتهاست كه نامه ي شما روي ميز من است

روي ميز من از اين سرزنش ها كم نيست كه به خود مي كنم .....  
گاهي سكوت آدمي براي خفه كردن حرفي است كه عجله در گفتنش دارد  
آنقدر كه شنونده ي آن حرف  
خودش موضوع حرف مي شود  
و خود آن حرف مي شود  
و هرچه هم كه عجله كني  
زودتر از او به خود او نمي رسي  
نمي تواني برسي .

\* بخشي از پاسخ يداله رويايي به نامه ي علي قنبري

وقتي كه خود حرف شماييد  
من با چه شتابي مي توانم زودتر از  
شما

به شما برسم ؟

شما شاعريد

من با تو حرفي دارم  
ولي براي طرحش بايد حرفي پيدا كنم ،  
مثل كلمه اي براي كلمه .

### ضميمه اول

عصر  
عبدالحميدِ همين كافه ترياي روبرو  
عبدالحميدِ نخل و غروب خيابان ساحلي - رو به روي باد - نرسیده به راه - جنب شانه  
هايم  
عبدالحميد !

در سکاَسِ ظَهرِ خَارِجِي چِشمِ مَن اِفْتادِ ه اِي قَشَنگِ  
دِستِمالِ مِيزِ خِيسِ اشکِ تورا يکِ دُورِ کَامَلِ ازِ بَرِ خِواندِه اَمِ  
ازتِه دَلِ کَشِيدِه اَمِ نِوشِ جَانِ  
وَدَرِ خَنکايِ کُوکا  
دِشتِستَانِ چِشمِ تورا چِشمِ  
از سُسُ تَنَدِ گُوشِه ي دَنجِ « پانچو » در « گوادالاخار »

عبدالحميد !  
تورا نامه گذر نمي دهد  
پاسپورت خيس تورا  
با کشتي سَنَدِبادِ دِستِ هايِ مادرِ درِ حوضِ ظَهرِ  
وَدَرِ گِرَدابِي چِنينِ هايِلِ عبدالحميد !  
فِي اِمانِ اللهِ سَمَتِ حَقِ بِه جَانِبيِ نِيسَتِ  
کِشتِي هايِ کَاغِذِي مارا زارزو کشت بگو  
بِگِوايِ بادِ شَرطِه بَرخِيزِ  
عبدالحميد !  
صدا بَردارِ صَحْنِه  
لَهجِه ي تورا با بابا آب داده با بابا نان داده با بابا اناز دارد حتي ميکس ميکند  
عبدالحميد پنج شنبه ي خيس  
حتي در نماي دور هم ذکر خيري از گلایل نکن  
اين را « قال لي فنجان »  
عبدالحميد !  
گيرم اين وزوز « ريمسکي کرساکف »  
وَنورِ اندکِ سَقْفِ نورِ چِشمِ مادرِ  
درِ نمايِ نَزديکِ اين چه ژستي است ؟  
اين عظيم الشان شانه هاي تورا بگو بر شيشه هاي کافه ننون کنند  
عبدالحميد !  
مِيزِ دِیگَرِي نَمانده است  
وَفَنجَانِ شُستِه نِه ، شِکِستِه از بخت بدم را که روي دست تو ماند  
عبدالحميد قوز بالاي قوزش  
از فال قهوه ي تو و روزهاي هنوزش.

### ضمیمه دوم

با لکنت انگشت اشاره بر فرض محال  
مَن جَمَلِه سَمَتِ هَرچِه باران تر از تو هاشور مي زند  
فِي الحَالِ  
انشاي لاجورد روياست  
مِثْلِ شِکْلِ هِجِي شُدِه ي کَلاغِ و بالاتراز رنگ سياه  
نِشِستِه بُوَدِه بِالعِکسِ در گوشه ي قاب  
اين لال لالايي ماست که با قارقارميرود بشناس نامه ي او  
با علت مرگ پرنده ترنادو رفته لاي پرونده دوست  
وسطرهايي  
چِه سَطْرهايِي کِه بَر ماگَدَشْتِ  
نِه ! ZORRO نيوده است  
فَتَحِه نِبوَد ، کِسرِه نِبوَد ، ضَمِه نِبوَد  
نِه جِدا“ قِصِه ي ما راسِت بُوَدِه اِستِ  
اين حال کامل استمراري است  
فَقَطِ بِنِي اَمِ کِه خَارِيدِ بَعْدِ از نوکِ بِنِي اَمِ

افلاتون در حومه ي شهر و سقراط گواهي نامه نداشت  
آخر  
مگر با نمره ي عينك تان چقدر مي شود در حاشيه رفت  
مسئله گره گشايي از انتهاي قصه كه نيست  
آوازه خوان طاس بي طرح و توطئه در پياده رو مي رود  
وبا عود و چنگ ظرف چند صفحه محو روزگار مي شود  
با اقبال عموم روبوسي مي كند  
ليانش را گاز مي گيرد زبان درمياورد  
در دهانش مي رود  
اصلا  
خارپشت و روي تنش ميرود ليس مي زند تنش مي رود.  
بدون ترجيع بند در اين بند تكرر ميشوم.

افلاتون واژه واژه در ازدحام خيابان هم كه گم شود  
مثل باند، جيمز باند بي ترمز از چراغ قرمز هم كه رود  
من پشت كوهي ام  
رسمًا غلط مي كنم  
وبرسر هر بيت شما خراب مي شوم

هم قطارتان  
به صرف هزارتوي شما پدر جد آدم است  
به كيوي ممنوع گاز ميزند نه  
ودر گردش به چپ مكث مي كند نه  
براي فصل پنجم نقشه مي كشد  
با جبهه اي از جنوب بوي تورا مي برد  
ودر شرق بهشت بر روي رود نيل معجزه مي كند  
من بو مي كنم بارنگ روغن  
و برمشمم مي رسد هر لحظه بوي تن (تَن تَن تَن تَن تَن تَن وَ تَن)  
و بعد

در نبش كوچه ي دوم غربي - همكف با رود كارون  
از آپارتمان خارج مي شوم

وباعصاي بي موسي  
در انتروپي ماريپيچي از نفت فواره مي زنم  
رسمًا فرشته نيستم از آسمان هشتم  
وبال هائم از جنس آلومينيوم 3032 (\*)

\* استاندارد امريكايي آلومينيوم

ضميمه سوم

شنبه

ماهي از دست تو باشم كه نلغزم

اشاره

بر آخرین شدستی نشستگانیم  
آهنگ کمی با طمانینه و سنگین  
این از چهارشنبه گذشت  
پنجشنبه

در هر قدم سر به بالا یا دست کسی  
آهنگ کمی با طمانینه و سنگین  
قبله گاه معشوق در پاگرد سوم - سه شنبه -  
(ته این جمله نباشد)  
در سی و سومین پاگرد

قبله گاه معشوق مگر سه شنبه  
آهنگ کمی با طمانینه و سنگین  
یکشنبه

غروب مگر ارث شما نیست  
اشک و بالش از بال قو کنده بود

چه که دیدم  
پیراهنی چهارخانه با نگاهش کمی جانب ماست  
دیدم

اتفاقاً نشانی تان در دیوان حافظ نبود  
آهنگ کمی با طمانینه و سنگین  
سه شنبه

حوصله کن کم که هیچ دیدم  
فردای موقت کنار درشت ترین نئون نوشت بگشایید:

آن گره به شکل پروانه از روبان زرد  
گفتم گره نگشوده ام زان طره تا من بوده ام  
آهنگ کمی با طمانینه و سنگین  
جمعه نه یکشنبه بود

الاغی سپید  
قانون حمار را رعایت نمی کرد و عربده می کشید (عر عر عر)  
سطر بالا را سیاه نوشتم  
و منجی ناخن هایش را می جوید  
آهنگ کمی با طمانینه و  
سنگین

### ضمیمه چهارم

از متون کهن آمده است  
و بر تخت طاووس تکیه می زند  
(جغرافیایش بر پاتل ها آمده است)  
امروز کودکانه ترین کفشها از همین خیابان گذر میکنند  
و نقش ها بر قالیچه ی سلیمان چنان قرینه اند  
که فرارش شما را از «پیلوت» به آسمان هفتم می برد  
و بعد از الف دوزیران و دوزیران و دو پیش آن  
همزادتان را در قرن های قبل قول می دهد  
و اگر این در روزنامه های صبح نیامده  
لابد دریاچه چنان یخ زده بود  
که شکل قو به فرارش نرسید  
(این را هانس کریستین آندرسن فراموشش شده بود)

وتازه به نامه بر بگو پشیمان شده ام  
وکیوتر سفید بر کلیسای نوتر دام نشسته است  
( در پرائنز گوزپشتش را لاک گرفته ام )  
و در همین خیابان ولی عصر  
با همبرگر و کوکا و عصر  
عشق شقه شقه دارم که می‌رس  
این بار  
نه کوله بار کوژ پشت دل داده گانی که باغچه شان پر از گل های سرخ

نه کلو سینه ای سپر کرده تا زانوی غرق به خون  
فقط

نیروی این جانب دل در شعاع کانونی عینکش  
به رنگ های مقرر ( مثلاً سیاه )  
وبگو موهای بلندی دارد  
وبه نام مختصر آمده است

وسرخ این غروب را به طراح گفته است برای روی جلد  
وتا فراموشم نشده  
بگو حتماً بگو  
ناقوس در تابلویش گوش شعر مرا می‌گیرد

این از عین و قاف به ها ه - الف  
ذالك المكتوب لاریب فیه  
و برای کسانی است که به آن ایمان دارند.

به یاد برادرم رضا

### ضمیمه پنجم

در سوگ تو نقشم را به شاه می‌دهم  
نخش مات شدن تشییع می‌شود  
شکل دشتستانی من به راه دوری ختم نمی‌شود  
شیاری از گرانبیست سرخ  
سرتاسر چشم انداز را برید  
این توصیف  
بر روی صحنه  
در سرازیری راهی که نداشت  
صورتکم را دزدید

مترسکی در اندازه های واقعی  
در خانه ی جن های پریشب در پرده ی پیش  
و قرمزی تند از منتهی الیه چپ  
مرا در قرص نور مسیحایی من  
مرا در قرص نور  
« اینو کنی اسموکتونوفسکی » به نقش هملت  
طرح قاب بر دیوار بیت آن مرغ طرب که نام او بود شباب  
طرح دیگری بزنم  
آقا مثلاً خورشید سیاه شده از تقویم سال پیش  
اصلاً خورشید بر صفحه ی A4 بر تمامی دیوار شهر  
پنجشنبه حدوداً نزدیکی های چشم افیلیا

تا حرف فاصله از قبر تو نیست  
حتی تا کوچه همسایه را سایه سایه کند  
تا کوتاه تر از دیوار همسایه که نیست  
در از پاشنه بگو بچرخد به شکل آغوش تو  
صبح طرح بهشتم در رختخواب کودک  
شب خسته از وصایای تحریف شده ام .

### ضمیمه ششم

رسیدن ازهرکجای دلت به سمت های از این جا  
علی الخصوص در هیچ وقت دیر  
که طرح کمرنگی از دست های شما بر گردن قوست  
خمیازه ی صبح نامعلوم از وقت بی وعده نیست  
واز تو پرسیدنی ترند شکل توامان در ملافه ها  
در خواب تو دوش  
دیدم از ملانکه  
پرسیدم از لازاروس  
ورویا در ادامه ی زندگی  
در کوچه نشست در قطار زیر تاخیر  
که مریم های مجدلیه سرشار تعبیرات بکارتند  
علی الخصوص  
وقتی که در راه راست میروند  
بر روی ریل  
با شناسنامه ی دیگرم.

مماس بر رویا  
در تماس کوتاه شبانه است  
پیش از تفاهم سایه ها  
یکی از ما به تعبیر این لحظه می رسد  
ورخت آویز  
دفترچه ی خاطرات یادم ترا فراموش بارانی  
پیش نهاده بوده رویا  
بامضای خودش  
وسهم نرینه به ساعت نمی رسد  
فقط سه دقیقه  
خط تماس قطع می شود  
گریمش بهم می خورد  
صحنه را ترک می کند

### ضمیمه هفتم

حدس درخت بر عکس چشمان تومی رود حق به جانب تابلویی که حراج می شود  
شاعرو اوقات تکه پاره بالایی ساعت اند  
مثل اهواز بالایی دماسنج در شعر ماهان  
با یک انشای زیبا رویا با یک امضای زیبا  
قرار من روی یک تکه کاغذ است  
پراز سطل زیر میزم

با بوي هيچ وقت پول قول مادرم  
و دست بر قضا  
خانه دارم که مپرس با هر وقت پول قول مادرم  
با اتومبيل و موبایل درختان پفک نمکي  
توجه کنید !  
من درخت دارم جنب ديوار خانه ي زيور  
و ساعت مرگ من هرگز سحرگه نيست  
صفحه اش طلايي است  
با عقربه هايي ظريف در حوالي ميدان  
با لنز بهتري خياباني در شروع سطر است  
در کتاب راهنماي شهري  
آدرس دندان شيري ام به کفشهاي من نمي رسد  
در اولين روز مدرسه  
در اولين مشق شب ام  
در مسکو در خواب ناپلئون

آدرس يك مجله اينترنتي است تماما در باره ي شعر [www.poetry.com](http://www.poetry.com)  
پياده در نقطه پشت فعل خراب يا فرانتز کافکاي پشت جلد به انگليسي برگردانده شو بجاي  
مارا زسر بريده مي ترساني نقل و قول جادوگر مکبث آمد ،گريه ي نازا سه بار ميو ميو  
کرد )

### ضميمه هشتم

کلام از کتاب کوچه آورده با آي باکلاه با دو تاي دستکدار  
رويه روي اين پلاک قديمي که شکلش همان کلوپاتراست .  
گردن آویزش از آستيني است که جيب مرا لخت وبعد موهاي تورا شانه مي زند نه  
اصلا نه تا خيانت از بوي زني گم شود حتي از جنس شما  
وبگذار بگويد « حتي تو بروتوس »  
مگر همیشه دشنه از دست کسي از سر حوصله با دوچتول از تنگ غروب ؟  
اين سفره گشوده ي دستي از دشتستان من آمد که چه ها کرد  
ودرخصوص بيست و دوم مرداد ماه هفتاد ونه بگويم  
کسي از توي کلاش زن گوشواره به گوش و عصايش به گلي بدل مي شودکه روي  
ميز.....

صندلي را از زير پايش مي کشند

ويادمان ما بگو  
يا علي صندلي را ببر پشت حس لامسه ي استوايي اش  
ماجرار را بگو چرا را  
ننگ با رنگ ببرهمه قافيه هارا بخند  
من ختم متن هاي که روزگار سپيدي ها را سياه  
خم مي شوم روي شقايق  
بو مي کشم مثل سگ  
ودشتي را از مسير مجنون در سينه ام حبس مي  
کنم

### ضمیمه نهم

دست و پایش را گم میکند در پرتره ای که امضایش همه ی دریاها را درتوردید و در  
عرشه / روز / خارجی / طوفانی  
بی بی دل در دایره ای کامدن و رفتن ماست با تک خال دل بر لبانی که درروایت اول :  
شاعر در جستجوی همسر مرده خویش به جهان زیرین رفت و خدای جهان مردگان را  
راضی ساخت که به وی رخصت دهد همسرش را باز گرداند .  
اما شاعر پیش از خروج از طبقه منهای سه (اطاق عمل) به عقب نگریست و با این عمل  
شرط پزشکان و عهد خویش را شکست و در نتیجه ی شیفتگی و بی صبری خویش شاعر  
بار دیگر همسرش را از دست داد و خود نیز با نگاه پرستاران تکه تکه شد .

و در روایتی دیگر زخم گفت :  
در خیابان جنب پیاده رو در نزدیکی های مردن  
در حادثه ای دست و پایش را گم می کند  
و تابلو فقط دریایش می ماند  
و در صحنه ی بعد  
در طبقه هشتم تهران کلینیک / شب / داخلی / سوت و کور  
از خلال پنجره  
هزاران را میشود شمرد میلیون  
میلیاردها را بلیون  
دریارا  
و در آن پایین  
حتی یکی را  
که تکه تکه از اورژانس خارج می شود

### ضمیمه دهم

حتم دارم این متن سند شش دانگ ایستگاه عصر و همین  
خیابانی که تورا بی دست و پا می خواهد چنان بر سر این جمله خراب شود که بلاسبب  
فاعلی  
که اتفاقا خوش نشسته است و بی قید و فعل اش آن تصادفی است که از شدت آن این صفحه  
کمی  
تا قسمتی چون ابر در بهاران و آن حرف اشاره پشت لباس کسی را نشانه می کند که در  
آسمان  
بی گمان بی ستاره نیست و آن اسم مقرر جنت مکان ایست گاه تورا سوسک می کند و  
مسیح نفس چاققت را در پاگرد بعد می رباید  
من گرد این حادثه آمده ام ، بی دور تو می گردم  
پای تورا از پله ها بر می دارم و ردت را از پیامبرانی  
می گیرم که در کتاب هایشان تورا جعل کرده اند  
کمی هم غروب با خود آورده ام ، چه می شود کرد  
در این متن هر پیشامدی ممکن است

### ضمیمه یازدهم

امروز چنان طولانی شدم که کفشهای مهجور از نبض خیابان گذشت و از حس بخشش



در گلفروشي رز عقم گرفت .  
از آپارتمان نمي شود دستي را حواله كرد اما در خيابان شناسه هاي قانوني برآشيل پاهاي  
تو حكم مي كند و قيافه ها چنان متغيرند كه بايد به ويترين كتابفروشي ها هم سري بزني به  
روانشناسي رنگ ها/ چاپ دهم / 3750 تومان در آن وقت حتي در زمينه ي آبي نيزه اي  
بر  
پهلوان ازدهاكش ميدان پرتاب مي كني و درمي يابي يك لحظه مي شود در فهرست حماسه  
ها  
ثبت نام كرد .

در خياباني كه منتهي مي شود به آشيانه ي سيمرغ ما از تعدد اشاره ها با پياده رو كنار  
آمدیم و  
در بساط دستفروشي ها به جيبهاي مناسب رسيديم .  
من آهسته نرفتم و اداره هم چنان كه مي گویند گلوگير نيست فقط من شبیه فرشاد به فكرم  
خطور نكرده كه تقويم را به گوشه ي اتاق ام پرتاب كنم .  
من بهترم ، همچنين دستهاي بهتري دارم ، اين دستهاي من در اداره گذرنامه ، در سفارت  
دانمارك ، درستون كوتاهي در روزنامه و خاك كه مي ريختم برقبر مادرم خودشان را  
نشان دادند  
و من خوشم آمد و خوشي ها حرام نيست .

(1)  
پس داستان من در حق من مثل آواز خوش در حق گوش ،  
همچو سبزه و آب روان در حق چشم ، و همچون بوي مشك در حق بيني ، و همچون طعام  
خوش  
در حق ذوق و همچون حكمت هاي نيكو  
در حق عقل

### (1) برگرفته از كيميائي سعادت ضميمه دوازدهم

من از روي ابرها دور تو مي گردم ، بدون پاسپورت ، كيف چرمي ام و كمی غرور  
واز روي ابرها كه پرسيدن از تو آسان است به « سکونتتم » كه در منظور دريا در  
استفراغ تان حاضر است اشاره نمي كنم .  
من از روي ابرها با دريا سخن مي گويم و مي توانم درته لنجي همه ي ديوارها را  
فروبريزم و كاري كنم كه هم سايه ي ديواريه ديوار نرود و هم خودم در جمع پريان  
نطقي بلند بخوانم درباره پل ها و رنجي كه از شما مي برم .  
در اين پرواز ، پرسيدن از تو آسان است و من دور تو مي گردم .  
من بوي دريا ميدهم مثل پته هاي روي آب پدر پشتِ كاميونی ترانزيت قاچاق مي شوم  
بدون مسواك ، حوله ام و شناسنامه ام  
من از روي ابرها دور تو مي گردم ، با موهاي كم پشت ، خالي به روي گونه ام و با اسم و  
تكليف شب از روي ابرها حافظه ام قد مي كشد بر تلي از نشان هاي منقرض  
ابري به شكل اين ؟  
بر اسم مكان قناعت نمي كند  
ابري به شكل اين !  
با امور ظاهري بويژه صورتمان و البته خال روي گونه ام  
واين ابر &  
نه عينا ولي دستي كه مرا برده بوده در اثناي خيره شدن به آدم

واین ~

بر صفحه کلید آمده تا به من بگوید درنقاشی های دبستان  
آرزو خیلی بود و ابرها دقیقا رخ نمی دهند

اما به هرحال

من از روی ابرها دور تو می کردم

با اسبی که هرگز وارد بازی نشد

و چیزی که باید اندیشیده می شد

فقط همین

و زمان

ومن از روی ابرها